



تلاش بیجا برای تعویض نام افغانستان

اگرچه در شرایط موجوده، بحث براین موضوع یک بحث خیلی ضروری نیست، اما چندروز قبل در همینجا این بحث از سوی داوودملکیار مطرح گردید و این پاسخ به او وامثال او داده میشود.

میخواهم این بحث را با سرودی آغاز نمایم که همواره در گوش جانم طنین انداز است :

خوچی دامخکه آسمان وی خوچی داجهان ودان وی
خوچی ژوند په دې جهان وی خوچی پاته یو افغان وی
تل به دا افغانستان وی

ترجمه:

تا که این زمین و آسمان باشد تا که آباد این جهان باشد
تا که زندگی در این جهان باشد تا که زنده یک افغان باشد
پاینده افغانستان باشد

ابیات بالا، بندی از سرود ملی افغانستان در عهد ریاست جمهوری سردار محمد داود است که در هر مدرسه و مکتب و در هر محفل و مجلس رسمی، خوانده میشد و حاضرین به احترام آن به پا می ایستادند. این سرود که طنینش تا هنوز گوش جان هرافغان را نوازش میکند، متأسفانه برخی ها بخاطر اینکه چرا در آن کلمه "افغان" بکار رفته؟ [در حالی که لفظ "افغان" به حیث هویت ملی برای همه باشندگان افغانستان در قوانین اساسی کشور از ۱۹۲۲ ببعده مسجل شده است] بر آن سرود اعتراض کردند و با دلایل غیر موجه، سرانجام بجای آن سرود دیگری را پذیرا شدند و رسمیت دادند که بیشتر سرود مذهبی است تایک سرود ملی.

از دو سه دهه بدینسو جنجال بر سر تغییر نام افغانستان و تغییر هویت ملی در برخی از حلقات روشنفکری غیر پشتون براه افتاده و بالاخره در نشرات پروممرزی افغانها ابتدا از سوی قوی کوشان مدیرمسئول هفته نامه امید، و بعد تر از جانب لطیف پدram* (فعلاً عضو ولسی جرگه افغانستان)، مطرح شد که افغانستان یعنی وطن پشتونها(!) و بنابراین نام "افغانستان" از سایر اتیکها سلب هویت کرده است، پس اتیک های غیر پشتون نباید خود را "افغان" بگویند و برای بیان هویت خود می باید کلمه "افغانستانی" را بکار ببرند تا بدینوسیله نشان داده باشند که "افغان" نیستند، بلکه باشند افغانستان اند. همچنان اومدعی است که افغانستان، یک نام جدید است و پیش از آن، این سرزمین بنام "خراسان" و "آریانا" یاد میشده که سابقه آن نامها به دوران قبل از اسلام و قبل از میلاد میرسد. پس باید نام افغانستان، به "خراسان" یا "آریانا" تعویض گردد. عین سخنان پدram چنین است: «... افغانستان يك نام جعلی است... تغییر نام افغانستان به "خراسان" و "آریانا" در میان حلقات غیر پشتون مطرح است... اقوام غیر پشتون نه این اسم را دوست داشتند و نه در ضمیر خود آن را پذیرفته بودند...» (افغان رساله، شماره می- جون ۲۰۰۴، ص ۱۴)

این موضوع بعد از تصویب قانون اساسی جدید (مصوبه جنوری ۲۰۰۴) افغانستان، برای چندی خاموش شد، مگر موضع در این اواخر از جانب آقای داوودملکیار (پسرخوانده مرحوم میوندوال) مقیم امریکا، یک بار دیگر مطرح گردید که از سوی آقای قیس کبیر ضمن مقاله ای تردید گردید.

در سالهای قبل و شاید اکنون نیز، یکی دیگر از هواداران تعویض نام افغانستان، آقای پوهنیا رکهگدای مقیم امریکا است که به هر که دلش خواست، القاب بلند بالای "فرهنگ سالار"، «دانش سالار»، «مقاومت سالار»، «مرد سالار»، «جنگ سالار» و غیره و غیره اعطا میکند، و باری با نفرت شدید از قوم و فرهنگ پشتون در سرمقاله شماره ۱۰۱ ماهنامه کاروان خود نوشته بود: «بدبختی‌ها و سیاه روزی‌ها و بدشگونی‌های بیشماری که در این يك قرن و ربع نصیب مردمان ما شده در هیچ دورانی چنین نبوده»، «يك قرن و ربع سرزمین ما را دیگران برای ما افغانستان نامیدند...»، «در قانون اساسی سابق و فعلی نام يك طایفه را بر دیگران جبراً گذاشتند» (منظور کهگدای از این «طایفه» پشتون‌ها است) و سپس تعویض هر چه زودتر نام افغانستان را به آریانا و یا به هر نام دیگر (بجز افغانستان) پیشنهاد میکند: «نام کشور به آریانا تعدیل شود.» (سایت راوا)

به نظر میرسد که دستان پنهانی و ناپکاری در پشت سر این عناصر قرار دارند که میخواهند وحدت ملی را که بیش از هر وقت دیگر آسیب پذیر شده است صدمه بزنند و کشور را بسوی یک جنگ داخلی و تجزیه و نابودی بکشانند. جناب داکتر میر عبدالرحیم عزیز در مقالتهی ممتع خود در پورتال افغان-جرمن، زیر عنوان «سیر سیاسی و تاریخی توطئه های استعماری در محو هویت ملی و تغییر نام افغانستان» به طور دقیق نامها و دستان دخیل در این حرکت ضد ملی را افشا نموده بود. و همچنان نویسنده دیگر افغان آقای رؤف روشنایی، جواب کوبنده ای تحت عنوان "درنگی برپاره ای از نوشتار آقای کهگدای" به آقای کهگدای داده است که در افغان رساله و همچنان در سایت "راوا" به نشر رسیده که با تحلیل جامعه شناسانه همراه است. (افغان رساله، اپریل-می ۲۰۰۵)

بدبختانه نشریاتی چون هفته نامه امید، پیام مجاهد، جریده فروغ، ماهنامه کاروان، و در جمله سایتهای اینترنتی "سایت خاوران" و "سایت سرنوشت" و غیره و در کتابهای چون: "تاریخ و زبان در افغانستان" از نجیب مایل هروی، و کتاب «افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان» از چنگیز پهلوان، و از استادان پوهنتون کابل پوهاند جلال الدین صدیقی با نشر کتاب "قبیله سالاری" و حواشی بر کتاب "افغانستان در دایرة المعارف تاجیک" و استادان دیگری چون مرحوم اکادمیسین داکتر جاوید با نشر کتاب "اوستا" در ۱۹۹۹ و میر محمد صدیق فرهنگ با چاپ کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» به درجات متفاوت به تفرقه ملی در افغانستان دامن زده اند.

بروس ریچاردسن به استناد کتاب: *I is for Infidel-From Holy War to Holy Terror* (صفحه ۱۰۰) نوشته خانم "کاتی گانون" *Kathy Gannon* که مدت ۱۸ سال در مورد افغانستان مطلب نوشته، در مورد سیاست پشتون ستیزی مسعود مینویسد که: «مسعود یک شخص پراگماتیک بود و قراردادهای زیادی با اتحاد شوروی امضاء کرد و در سالهای اول تجاوز و اشغال شوروی گروه های قوم پشتون را از دره های متصل به کوه های هندوکش که وطن آبیانی او بود، نابود ساخت تا قدرت و تسلط مستقل خود را در شمال مستقر سازد و نشان بدهد که تاجکها در شمال کشور بی رقیب میباشند.» (آئینه افغانستان، شماره ۱۰۱، ص ۴۹)

هر چند شورای نظار توان نابودی پشتونها را از جغرافیای افغانستان ندارند و آنها امتحان خود را در برابر یکی دوهزار طالب در ۱۹۹۶ داده اند و از کابل وارگ سلطنت مجبور به فرار تا قریه خواجه بهاء الدین در کنار آمودریا شدند، و اگر حادثه ناگوار ۱۱ سپتامبر تا چند هفته دیگر رخ نمیداد، شاید آنها ای که در خواجه بهاء الدین پنهان شده بودند، از ترس یورش چند نفر طالب همگی خود را به دریای آمو می انداختند.

امروز اکثریت تخمین ۹۰ درصد از پشتونها دچار فقر و تنگدستی و بی سواد و بی خانمانی اند، با آنکه در راه طرد متجاوزین به وطن بیشترین قربانیها را اینها داده و میدهند ولی هنگام گرفتن امتیاز به علت نداشتن رجال تحصیل کرده در صف آخر قرار دارند.

همین حالا گروه کوچکی از این قوم محروم اما جنگجو در مقابل ابر قدرت امریکا بشمول قوتهای پیمان انتلانتیک شمالی (ناتو) می رزمند تا ابتدا سایه بیگانه را از سر خود دور کند و بعد به خدمت آنانی برسد که با همیاری نیروهای بین المللی خانه و کاشانه و دار و ندار و عزت شان را تباہ کرده اند. برای این قوم چه امریکا باشد و چه روس و چه

انگلیس و یا کشوردیگری، که درکشورشان دهات و قصبات آنها را بمباران میکنند، بیگانه و متجاوز پنداشته شده و برضد بیگانه میرزمنند، ولی متاسفانه که مافیای ایتلاف شمال و در رأس شورای نظار بخاطرخوش خدمتی به بیگانه با خفت و خواری مصروف اطلاع رسانی غلط به نیروهای بین المللی برای بمباران خانه وکاشانه وزنان وکودکان اقوام پشتون به بهانه مبارزه با تروریسم استند.

همان گونه که حق نداریم، به کم سابقه دارترین اقوام ساکن در این کشور، حتی به آلهایی که بعد از اشغال بخارا از سوی بلشویکها به افغانستان پناه آورده اند، بگوئیم که چون ریشه تاریخی شما در این کشور زیاد نیست، پس نباید به عنوان رئیس جمهور و یا صدراعظم و یا نماینده مجلس خود را کاندید کنید، به همین سان هیچکسی هم حق ندارد به پشتونها که یکی از اقوام تاریخی و بزرگ این کشور است بگوید: از شمال بر خیزید و به جنوب بنشینید و یا از غرب به شرق بروید! یا بگوید: چون پشتونها دارای خاستگاه قبیلوی و یا ذهنیت قبیلوی هستند، پس شایستگی ندارند تادر رهبری این کشور قرار بگیرند.

"سازمان فدائیان افغانستان" از پیروان آیت الله شیخ آصف محسنی، درسال ۱۳۷۵ به جواب نشرات تفرقه افکنانه "امید" مقاله مفصلی تحت عنوان «دربارۀ فاحشه نامه امید» نوشت که درآغاز آن، این سه نکته جلب توجه میکند:

۱- افغانستان ناموس ملی غیر قابل قسمت همه ماست، همگی یک براریم.

۲- زه اول افغان یم، بیا شیعه! (آیت الله شیخ آصف محسنی)

۳- ضد افغانستان، بی ناموس است.

پس از این نکات، نویسنده بحث تاریخی وجامعی دارد در مورد چگونگی پیدایش حرکت "ستم ملی" در افغانستان. و سپس از ستم ملی چنین تعریفی بدست میدهد: "ستم ملی" که در مرحله اول جنبه احساساتی داشت و از طرف روسها و شوروی ها برای پشتون دشمنی خلق شده بود، طی یک قرن و مخصوصاً هشتاد سال اخیر تکامل کرد و دراین اواخر به یک استراتژی تبدیل شده است. "ستم ملی" امروز کدام حرکت فقط ضد پشتونی نیست، بلکه اینها ضد هرآنچه که به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و لواحق آن یعنی قوم گرانی(افغانیت، پشتون بودن، هزاره وازبک وبلوچ و تاجک بودن وغیره)، مذهب، فرهنگ وتاریخ (که تمامیت وسلامت خاک وهویت ملی ما را تثبیت ومستند میکند) تعلق داردعمل میکنند. قابل توجه اینست که هرکه طرفدار تجزیه افغانستان است و آگاهانه و نا آگاهانه برای اهداف استراتژییک بیگانه(چه شرق وچه غرب) کار میکند و تاریخ را مسخ میکند و خراسان بازی میکند، نفاق ملی را به خاطر تجزیه دامن میزند، طرفدار فدرالیسم و تجزیه افغانستان است، اتحاد و برادری اقوام را برهم میزند و دولت ملی را نمیخواهد و... ستمی است. چه پشتون باشد، چه تاجک وغیره وچه شامل حزب سازا واصود باشد چه نباشد.(آئینه افغانستان، شماره ۱۰۲، ص ۲۲-۱۸)

همزمان با تسوید قانون اساسی جدید در ۲۰۰۴، طرح فدرالی ساختن افغانستان نیز بشدت از سوی گروه مشهور به ستمی ها به پیش کشیده شد و در وصف نظام فدرالی تا توانستند داد سخن دادند، در این کارزار تبلیغاتی داکتر عنایت الله شهرانی وبرادرش نعمت الله شهرانی معاون رئیس جمهورکرزی در دولت موقت ، لطیف پدرام کاندید ریاست جمهوری افغانستان، بصیرکامجو، بشیر بغلانی، دستگیر پنجشیری ، قوی کوشان وچند همکار قلمی دیگر جریده امید نقش محوری داشتند. اما تمام این تلاشها، اعم از طرح فدرالی کردن نظام سیاسی تا تغییر نام کشور وتغییر هویت ملی ، از سوی شخصیتهای آگاه ودانشمند وطن که به نیت شوم این گروه پی برده اند، با نوشتن مقالات تحلیلی ومحققانه وعلمی خود نقش بر آب گردید. بدین معنی که اولاً نظام سیاسی کشور در قانون اساسی جدید، یک نظام جمهوری ریاستی از سوی لویه جرگه پذیرفته شد واولین تیر دشمنان وطن که عبارت از تثبیت نظام فدرالی بود، به خطا رفت و سپس دومین تیر شان که هماتا تعویض نام کشوربه "خراسان"یا "آریانا" باشد، نیز به هدف نخورد وحتی کسی جرئت پیشنهاد آن را در طرح قانون اساسی کرده نتوانست وینابراین سومین تیرشان که همانا تغییر هویت

د پانو شمیره: له ۳ تره

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

ملی باشد، نیزیه تاریکی نشست و کلمه "افغان" یک بار دیگر به حیث هویت ملی باشندگان افغانستان در قانون اساسی تسجیل شد.

برخی از تندروران همین گروه، حتی عقب ماندگی و فقر و بدبختی کشور را محصول نام افغانستان دانسته و آن را حامل و عامل اصلی تیره روزی مردم در طول مدت ایجاد کشوری بنام افغانستان می‌شمارند. چنانکه کسی بنام "چهره نما" (نام مستعار است) در نشریه فروغ چاپ تورنتو (شماره ۳۷ ماه اکتوبر ۲۰۰۴ میلادی) باکمال بلاهت نوشته میکند: «برخلاف آنچه دیگران می‌اندیشند، من بدین باورم که بدبختی کشور ما نه از کودتای داؤدخان شروع شده و نه از روزهای ۷ و ۸ ثور. بلکه این روزهای سیاه محصول ریشه‌های ستبری است که در عمق افغانستان نهفته می‌باشد. به پنداشت من سال ۱۷۴۷ میلادی راباید یک روز شوم و سرآغاز تمام بدبختی‌های بیش از دو نیم قرن وطن شناخت.» یکی از هموطنان آگاه ماجواب محکمی به این چهره نمای بد چهره داده است که در شماره‌های ۸۵ و ۸۶ ماهنامه "مردم افغانستان" چاپ امریکا و نیز در افغان رساله (شماره‌های اپریل و جون و جولای و اگست ۲۰۰۵ در تورنتو) کانادا به چاپ رسیده است، مگر من جواب این آقا را تحت نام «نگاهی به دوران خوشبختی؟ افغانستان قبل از ۱۷۴۷» در مقاله‌ای به بررسی گرفتم و در سایت‌های "افغان-جرمن آن لاین" و "دعوت نت" و "مهر" و "تول افغان" و "ژواک" و غیره به نشر سپرده‌ام. تا دیده شود که دوران قبل از ۱۷۴۷ چگونه دوران خوش و خرمی بوده است که آقای چهره نما در حسرت آن می‌سوزد و می‌سازد.

مضحکتر از این طرز دید، طرز دید یک داکتر از همین گروه است. این داکتر که خود را "لعل زاد" می‌نامد، اساساً منکر تاریخ و جغرافیای افغانستان قبل از امیر عبدالرحمن خان است. وی در نوشته‌هایش خواب‌های را تعبیر میکند که هیچ آدم خواب برده بی‌اگراندک سواد هم داشته باشد به آن باور نمی‌کند. داکتر لعلزاد صاف و پوست کنده مینویسد: «شگفت آور است که یک تعداد تاریخ نگاران درباری و تاریخسازان سرکاری مبداء ایجاد افغانستان کنونی را سال ۱۷۴۷ م یعنی بقدرت رسیدن احمدخان رئیس قبیله ابدالی در کندهار میدانند، درحالیکه در واقعیت امر تا زمان عبدالرحمن، دولتی و یا کشوری با نام (افغانستان) نه تنها در تاریخ بلکه حتی در جغرافیه نیز وجود ندارد.» (سایت آریانی، آرشیف مسایل سیاسی)

نوشته‌هایی از این دست تهوع برانگیز است و از خواندن آنها آدم هر قدر با حوصله هم باشد، حوصله اش سر میرود و از خود می‌پرسد که چگونه کسی که سند دکتورا دارد، میتواند یک چنین کلام پوچ و لا یعنی را به نگارش آورد؟ به این داکتر باید خاطر نشان کرد که جناب، اگر از نظر شما، بالفرض تاریخ‌های استاد کهزاد و تاریخ‌های پوهاند حبیبی، و تاریخ‌های پوهاند داکتر حسن کاکر و تاریخ‌های ملا فیض محمد هزاره، و تاریخ میر محمد صدیق فرهنگ، همگی تاریخ‌های سرکاری و تاریخ‌سازی شده و غیر قابل اعتماد باشند، آیا تاریخ مرحوم غبار (افغانستان در مسیر تاریخ) که مولف آن نیم عمر خود را در زندان‌های استبداد گذرانده است، و بار بار در خارج از کشور تجدید چاپ شده، باز هم یک تاریخ سرکاری و بی اعتبار است که جناب شان بخود زحمت نداده تا یک بار آنرا بخواند و بداند که افغانستان هم مثل کشورهای منطقه از خود تاریخ و تمدنی درخشان داشته، و جغرافیای آن نیز درخشان و بسیار پهناورتر از جغرافیای کنونی بوده است. و نام آن یک نام جعلی و ساخته‌گی و به اصطلاح من درآوردی نیست. تاریخنامه هرات تألیف در ۶۱۸ هجری بیش از سی مرتبه این نام را ذکر کرده و همچنان عبدالرزاق بن اسحاق سمرقندی مورخ عهد تیموری در مطلع السعدین و مجمع البحرین خود از افغانستان به عنوان جزئی از قلمرو تیموری یاد کرده است.

ملاحظه و مطالعه نوشته‌های اشخاص فوق الذکر، سبب شد تا مقالات توضیحی و جوابیه‌هایی در رد اینگونه نظریات گمراه کننده ارائه دهم و سپس آنها را در یک مجموعه گرد آورم و در فرا دید قضاوت خوانندگان ارجمند قرار بدهم. این پاسخها به اثبات میرساند که نظریه یهودی بودن پشتونها، اولاً یک نظریه بی پایه است و برعکس پشتونها متعلق به گروه قومی آریانی اند که قرن‌ها قبل از مهاجرت یهودیها به سرزمین غور، از شمال آمو دریا ابتدا به بلخ یا

باختر آمده و بعد به جنوب هندوکش، در وادیهای رودخانه کابل و کرم و گومل و ارغنداب و هیرمند و ترنک و غیره دره ها و کوه پایه های سپین غر (سفیدکوه) و تورغر (سیاه کوه) و دامنه های کوه های سلیمان متمکن شده اند و از قدیمی ترین باشندگان این سرزمین بشمار میروند. و ثاتیا همین قوم قدیمی آریانی (پشتونها) است که مدتها قبل از عهد امیر عبدالرحمن خان هم در هند شالوده سلطنت های مستقل لودی و سوری را بنیاد گذاشتند و هم در افغانستان کمر وحدت بستند و با شجاعت و دلیری کم نظیری، یوغ سلطه بیگانگان مستبد و غارتگر را از گردن بدور انداختند و طبل آزادی کوفتند و حاکم بر سرنوشت خود شدند. و سرانجام بر ویرانه های خراسان تاریخی که از زمان یورش مغولان چنگیزی در ۱۲۱۷ میلادی دیگر نامش متروک شده بود، کشوری به اسم افغانستان بنیاد نهادند (۱۷۴۷) که از آمودریا تا بحیره عمان و از دهلی تا دریای خزر را دربر میگرفت و افغانستان موجوده بخش کوچکی از آن امپراتوری بزرگ است.

آقای داود ملکیار، بدانید و آگاه باشید که پشتونها در پهلوی سایر افغانهایی که خود را در سرنوشت این کشور شریک میدانند، از کشور خود، و از نام و تاریخ آن دفاع خواهند نمود و هر وقتی که قوم و تبار دیگری بر این کشور غلبه یافت و آنرا با قهر و تهاجم قبضه کرد و دیگران را مطیع و فرمانبردار خود ساخت، میتواند هر نامی که دلشان بخواهد بر قلمرو تحت سلطه خویش بگذارند. تا آن روزگار البته افغانها به این دهن کجیهای بچگانه از جا نمی جنبند و مثل کوه بر جایگاه خویش استوار و پایدار میمانند و پرازیت پراکنی گروه شما نیز جایی را نخواهد گرفت.

ز دل کشیم صدا های زنده باد افغان
بروی گنبد نیلی است تا خرام هلال
دماغ فاسد خود را حسود صاف نما
که موگشتن افغان، فسانه ایست محال
(شیون کابلی)

پایان

*- بگفته داکتر خاکستر، لطیف پدram در نیمه اول سالهای ۱۳۶۰، در روزنامه " حقیقت انقلاب ثور " [نشریه کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان] با مدیریت محمود بریالی، مسوولیت " شعبه مارکسیسم و لینینسم " و بعد تر معاونیت ان نشریه را به عهده داشت. و اندکی بعد تر، در سال شصت و هشت از دولت برید و با شورای نظر پیوست و در آنجا هفته نامه " پیام مجاهد " را پی افگند. آنهم درست پس از پیوستن " سازاییان و سزاییان " با دولت داکتر نجیب. داکتر خاکستر در برابر این ادعا که پدram بنیادگزار بریگادهای نظم اجتماعی جوانان افغانستان در سال ۶۰ بود، می پرسد: آیا در حضور ملموس و بی چون و چرای " خاد "، میسر بود " بریگاد های نظم اجتماعی و محفل جوانان " را پی ریزی کرد و آنهم در درون دولت نظامی / تکحزبی ای بسا نظارتگر و در درون نشریه مرکزی حزب در کابل؟ و آیا بریگاد های نظم اجتماعی را، سازمان جوانان تحت رهبری " غیائی " و " مزدک " در سال شصت ایجاد نکرد؟ مگر مدیریت آن را در دفتر مرکزی " نظر برهان " و در کابل " تمیم " به عهده نداشت؟ (سایت آریانی زیر نام داکتر خاکستر دیده شود.)

د پانو شمیره: له ۵ تر ۵

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليولو مخکې په خير و لولۍ